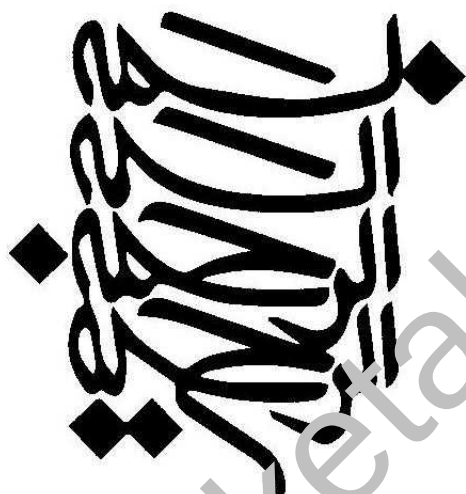




نیلوفرانه

مؤلف: علیرضا مختاری

شماره کتابشناسی، مل: ۵۸۲۳۳۷۹

انتشارات زهره علوی

۷	مقدمه
۱۶	تقدیر انسان به دست خود اوست
۲۰	کمی درباره شاهرخ
۳۱	در مسیر توبه
۳۲	بزرگی انسان به قدر همت اوست
۳۵	ستیز با خویشان
۳۷	و خداوند در کمین نشسته است
۳۸	شهدا، سبک‌بالان آسمان بی‌ریایی
۳۹	بیت ادب، بزرگ‌ترین برگ برنده شهدا
۳۹	انعقاد نطفه نافرمانی
۴۰	آغاز حرکت
۴۱	تذکره‌نامه شاهرخ
۴۳	اهل بیت ☒ مدبرین کسی نمی‌مانند
۴۵	نقطه آغاز تاریکی
۴۷	شیطان، اسوه
۴۹	اصطکاک و تولید حرارت در مسیر انسان
۵۱	قوانین مسیر بازگشت (توبه)
۵۲	اینجا چراغی روشن است
۵۴	دارودسته جدید شاهرخ
۵۷	جبهه‌ها سرزمین احیای فطرت بود
۵۸	آغاز نافرمانی

- ۶۰ | گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم‌اند
- ۶۱ | وقت طلوع ماه شد
- ۶۱ | سفره ضیافت
- ۶۲ | هر تاریکی فرصتی برای روشنایی است
- ۶۲ | ویژگی اول: انسان را همچون زه کمان به عقب می‌کشانند
- ۶۳ | ویژگی دوم: کسانی که تجربه تاریکی دارند، قدر روشنایی را می‌دانند
- ۶۳ | ویژگی سوم: تاریکی، ناخالصی‌ها را جدا می‌کند
- ۶۳ | ویژگی چهارم: جنس تاریکی از آتش است اما گاهی آتش سوزنده، سازنده می‌شود
- ۶۴ | شهدا ره صدساله را یک‌شبه رفتند
- ۶۵ | تغییر مسیر بهترین هدیه خداوند به انسان
- ۶۷ | گنج در پیشه از ویرانه‌ها بیرون می‌آید
- ۶۸ | چاله میدان‌ها یا چاره میدان‌ها
- ۷۳ | آدم‌خوارها
- ۷۶ | چراغ امید
- ۷۸ | در بخشندگی هم‌معنی خورشید باشیم
- ۷۹ | عشق حسین، انتخاب نبود
- ۸۰ | ما ز دریاییم و دریا می‌ریم
- ۸۱ | قدر و ارزش نه سختی
- ۸۱ | سلطان قلب‌ها
- ۸۳ | تو داد و دهش کن فریدون تویی
- ۸۴ | عبور از عادت‌ها، سخت‌ترین مرحله توبه نصوص
- ۸۴ | از روشنایی به سمت تاریکی و از تاریکی به سمت روشنایی
- ۸۹ | دورها آوایی است که مرا می‌خواند

- ۹۰ | صوفی ابن الوقت باشد ای پسر!
- ۹۱ | و ناگهان چه زود دیر می‌شود
- ۹۱ | خشم با انسان چه می‌کند
- ۹۲ | ...و اما کینه
- ۹۳ | قدر فرصت‌ها را بدانیم
- ۹۴ | خاطره‌ای از زندگی شاهرخ از زبان برادرش
- ۹۷ | فطرت؛ نوری که هرگز خاموش نمی‌شود
- ۹۹ | مسیر انسان‌ها بعد از مرگ
- ۱۰۰ | بهییدی که قرض‌ها و بدهی‌های تفحص‌کننده خود را ادا کرد
- ۱۰۲ | یادی از شهدای ابراهیمی

مقدمه

اگر مجنون دل شوریدم ای اشیاء
دل لیلی از او شورید در پی

عاشق می‌پندارد که دل، مشتاق و محتاج دیدن معشوق است، عاشق می‌انگارد که این شیدایی اثر سمت اوست و معشوق در نگاه استغنا نشسته و شیوه نافر پیش گرفته است؛ لذا صبح تا شب می‌سوزد و ناله فراق سر می‌دهد، دل دل می‌کند که کی و کجا خود را سر راه معشوق قرار دهد و مدام از خود می‌پرسد که اگر در خانه معشوق را بزنم، مرا می‌راند یا می‌خواند؟ عاشق در تب هجران می‌سوزد، بی آنکه بداند معشوق به دیدار او مشتاق‌تر است؛ در حقیقت، عاشق صیدی بیش نیست و این دارنده بدنه معشوق است که او را می‌کشد.

عاشق در وهم اختیار گرفتار است، خود را فاعل می‌پندارد و فعل و قول را به خود نسبت می‌دهد و نمی‌داند که شاید و اگر و ای‌کاش بافتنش از سر جهل است. این معشوق است که به قدر همت، او را به سمت خود می‌کشد، عاشق اگر بداند که معشوق چقدر به

دیدنش مشتاق است، دیگر پای بر سنگ و خار بیابان نمی گذارد و پای آبله نمی کند. این جهل عاشقان، کید و فتنه معشوق است؛ اگر معشوق اثر قضای روزگار در بیابانی کم شود یا گرفتار چاهی و برادران نابرداری، این معشوق است که کاروان مصر وصال را به سمت او گسیل می کند و اگر نبود این حکم ازلی که معشوق پرده نشین باشد و عاشق، شاهد بازاری و اگر کبریای عشق مرخصت می داد، معشوق، با پای برهنه در بیابان به جستجوی عاشق می شتافت؛ خود گیسو به باد می داد و در پی عاشق بیچاره راه بیابان می گرفت.

آن معشوق ازلی، آن مطلوب همه سالکان، آن مهربان، بسیار و بسیار و بسیار، بیش از آنکه ما طبلش کنیم، ما را طلب می کند و بسیاری بیش از آنکه در وصف بیاید، عاشق ماست. با این قید که او مانند معشوقان زمینی، پرده نشین نیست؛ بلکه پرده بر چشم کوتاه بین ماست و نمی توانیم او را ببینیم که آغوش وا کرده و در انتهای مسیر به انتظار ماست. ما هر بی می گیم که لاجرم و به جبر حضرت جبار سبحانه و تعالی، از بدو تولد، به حکم ریزه و فرصت به سمت او می رویم و گاه در این جاده طولانی دچار مانعی می شویم. گاه از سه بهل ساده ای سرا اشتباه می رویم یا گرفتار حرامی می شویم، آنگاه این اوست که به سمت ما دست دراز می کند و به طریقی که گاه می دانیم و گاه نمی دانیم مسیر سلوکمان را هموار می کند.

مدتی پیش در جمعی قصه ای شنیدم از جوانی قاره بند که روزی مأمور تأمین کاباره بوده؛ ولی قضای الهی او را به راهی می کشد که یقیناً با ت آسمانیان و موجب غبطه اهل زمین شود. کسی که روزی محله و شهری اثر دست او و آنچه هایش در عذاب بود، با یک چرخش درونی به جایی می رسد که در جبهه های جنگ های او یازده هزار دینار جایزه می گذارند. کنجکاو شده و دنبال فهم ماجرای زندگی اش رفته و شرح زندگی اش را در کتاب «شاهرخ، حر انقلاب» یافته ام. نامش «شاهرخ ضرغام» است و از فره اندها بنام دفاع مقدس؛ اما خواندن خرندهای نامه اش، عظم را برطرف نکرد. می خواستم بدانم در دل یک انسان چه اتفاقی می افتد که یک روز پله پله به سمت سقوط می رود و روز دیگر بی پله و تدریج؛ بلکه با پرواز و پرتاب به سمت اوج برمی گردد.

خواستم نگاهی انسانی تر به ماجرا داشته باشم و خودم را جای او بگذارم ... نشد!

دوباره یک دنیا سؤال و ابهام در من بود؛ گاهی فهم آن چه رخ می‌دهد با نگاه نرمینی ممکن نیست؛ گاهی نرمین و عالم ماده، حجاب فهم انسان می‌شود؛ گاهی برای سرباهی از عالم ماده، باید سواس بر طایر خیال شد؛ اما چه کنم که خیال هم بی‌مد علم و حکمت، راه به جایی نمی‌برد.

پس سعی کردم کتب عرفانی و سرگذشت کسانی را بخوانم که طریق هدایت را رفته‌اند و از دریچه سخن اهل هدایت به فهم آن چه بر آنها می‌گذرد، راه پیدا کنم. کتاب حاضر، حاصل تقریرات ذهن این حقیر است در پی این یک سالی که در پی داستان هدایت انسان بودم؛ هدایت انسان‌هایی که غرق در گناهند و با یک اشاره دوست، شیدا شده و راه را به بیابان طلب می‌گذارند.

خوابم به تنهایی و اندیشه خود بنویسم و بنویسم که همیشه، خدای مهربان در کمین‌گاه ما نیست، است و اوست که در مصحف عشق می‌گوید: من اثر رگ گردن به شما نزدیک‌ترم؛

﴿لَا عَنْ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾

و می‌گوید:

باور نکن تنهاییات را،

من در تو پنهانم، تو در من.

خواستم به خودم و بشی امروز که متأسفانه در وادی غفلت حاصل اثر روزمرگی گرفتاری است بگویم که: اگر در کوچه‌پس‌کوچه‌های گناه گیر کرد، این بدنامیم یک نفر در انتهای کوچه، زیر چشمی ما را نگاه می‌کند و منتظر ماست و بر ماست که آن زیبای بی‌همتا و آن مهربان بی‌بدیل را منتظر نگذاریم؛ چرا که عمری است در کمین ماست و ما را نشسته تا دستی دراز کنیم و با پای جان و دل به درگاهش بیاییم و آن گاه است که وقتی به سویی می‌شتابیم به ناگاه در صید مهربانی اش اسیر می‌شویم:

﴿إِنْ رَيْكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾

۱- سوره مبارکه ق، آیه ۱۶؛ و ما از شاهرگ [او] به او نزدیک‌تریم
۲- سوره مبارکه فجر، آیه ۱۴؛ براستی که پروردگارت در کمین است.

در جایی اثر مصحف عاشقانه حضرت حق که بر سر رسول مهربانی وحی کرده، می‌خوانیم: اگر بنده‌ای اثر بندگان من اثر تو سؤال کرد که من کجا هستم؟ بگو همین نزدیکی‌ها:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾

او از مادر، مهربان‌تر است و آیا ندیده‌ایم که وقتی مادری چندین فرزند دارد؛ ولی یکی از آنها دچار معلولیت یا بیماری است، آن فرزند را اثر سایر فرزندانیش بیشتر دوست دارد و محبتش را بیشتر نثار وی می‌کند؟! خداوند هم برای بیمارانی که در وادی گناه و معصیت گرفتار شده‌اند، به اندازه هفتاد مادر مهربان، نگران است که راه را پیدا کنند و به شاه‌سرای هدایت رهنمون شوند.

در پایان هر سخن عرض می‌دانم اثر اساتید عزیزم آقای حسین دثراکام و آقای امین دژاکام و محنت آقای اکبر علیرضایی، سیاست‌گذاری نمایم. کتاب پیش رو را مرهون مطالعه کتاب «تاریخ، حرافه‌لاد» انتشارات وزین شهید ابراهیم هادی می‌دانم. همچنین اثر الطاف و حماد، های‌ادی و معنوی جناب حجت الاسلام دکتر صباغیان و از آقای حسین امیری به جهت ویرایشی کتاب، کمال تشکر را دارم.

علیرضا مختاری